

بیانات معظم له در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد مسعود مولای متقیان علی (علیه السلام) - 5 آذر/ 1375

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند این عید سعید و روز پُر فیض تاریخ اسلام را بر همه مسلمین و مستضعفان و حق طلبان عالم؛ بخصوص بر ملت حق طلب و خداجوی و علی دوست ایران و بر شما میهمانان عزیز امروز این حسینیه، مبارک فرماید. بخصوص که در جمع شما، گروهی از خانواده های محترم شهیدان، از تهران و بعضی شهرستانهای دیگر، تشریف دارند. امیدواریم که به برکت مولود امروز، همه شما مشمول لطف و فضل الهی باشید.

شاید در بین چهره های معروف جهان و به طور خاص در میان شخصیت های اسلامی، هیچ شخصیتی را نتوانیم پیدا کنیم - حتی خود پیامبر اسلام - که در میان ملتها و پیروان ادیان مختلف و در زمانهای گوناگون، به قدر امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسلام محبوب باشد. شما وقتی نگاه می کنید، می بینید در همان زمان خود این بزرگوار، که شمشیر عدالت و شدت عدل او، دل های متمرّد و روح های خودخواه را از خود بیزار می کرد و جبهه دشمنی بزرگی علیه او به وجود می آورد، حتی دشمنانش هم وقتی به اعماق روح خود مراجعه می کردند، نسبت به آن بزرگوار، عقیده همراه با تعظیم و تکریم و محبتی را احساس می کردند. این، تا زمانهای بعد هم ادامه داشت.

بیشترین دشمنان را علی علیه الصّلاة والسلام داشته؛ اما بیشترین ستایشگران را هم - حتی کسانی که به دین و راه او اعتقادی نداشتند - آن بزرگوار داشته است. خاندان زبیر در قرن اول هجری، به اشخاصی که غالباً نسبت به بنی هاشم و بخصوص آل علی علیه السلام، بغض و عداوت داشتند، معروف بودند. این عداوت، بیشتر هم ناشی از عبدالله بن زبیر - پسر زبیر - بود. یکی از نوه های زبیر، از پدر خود پرسید: که به چه علت نام علی و خاندان علی، روز به روز بیشتر در میان مردم گسترش پیدا می کند؛ در حالی که دشمنان آنها، هر چه هم تبلیغات می کنند، اما زود افول و غروب می کنند و باقی نمی ماند؟ او - قریب به این مضمون - گفت که اینها به خدا و به حق دعوت کردند؛ به همین خاطر است که کسی نتوانست فضلشان را بپوشاند؛ ولی دشمنانشان به باطل دعوت کردند.

در طول زمان، همین طور بوده است. یعنی متفکران بزرگ - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - را که نگاه کنید، نسبت به امیرالمؤمنین ابراز ارادت می کنند. اگر به قهرمانان بزرگ، کسانی که برای ملتهای خود، تلاش و قیام کرده اند، نگاه کنید، می بینید که نام امیرالمؤمنین در نظر آنها عزیز و گرامی است. به شعرا و ادبا و هنرمندان و انسان دوستان هم که نگاه می کنید، باز هم می بینید که اسم امیرالمؤمنین را گرامی می دارند. خلاصه هر کس - جوان و پیر، عالم و عامی - که تاریخ اسلام را مطالعه کرده و اسم علی و احوال امیرالمؤمنین به گوش او رسیده است، نسبت به امیرالمؤمنین، احساس محبت و شیفتگی و ارادت می کند. در زمان خود ما، چند کتاب از نویسندگان و ادبای مصری، درباره امیرالمؤمنین نوشته شد، که دو جلد یا بیشتر آن از طرف نویسندگان مسیحی است که اسلام را قبول ندارند؛ اما امیرالمؤمنین را قبول دارند.

در بین چهره های اسلامی، این خصوصیت امیرالمؤمنین است. شاید یک علت این باشد که این بزرگوار، در دوره های مختلف عمر و در شرایط و اوضاع مختلف، هر جا که قرار گرفت، همه وجود خود را به بهترین وجهی در راه اهداف عالیه خرج کرد. شما امیرالمؤمنین را به عنوان یک جوان شانزده تا نوزده ساله در مکه، یا اوایل ورود به مدینه - که باز هم این بزرگوار، یک جوان بیست و چند ساله بود - در نظر بگیرید؛ در دوره های مختلف عمر این بزرگوار نگاه کنید؛ ببینید این جوان، حقیقتاً برای بهترین جوانان همه زمانها، برترین الگوست. از شهوات جوانی، لذت دنیایی، زیباییهایی که در نظر جوانان ارزش پیدا می کند، هیچ نمی خواهد، مگر آن هدف عالی و والایی که بعثت نبی اکرم به خاطر آن هدف است. تمام وجود او در خدمت این هدف است. همه چیز برای او در درجه دوم است. این چیز خیلی عظیمی است که یک جوان، یک لحظه هم به دنیا و شیرینیها و لذتهای دنیا التفات نکند و جوانی، نیرو، نشاط و روحیه خود، یعنی همه آن چیزهایی را که از طراوت و زیبایی و تازگی در جوان هست، در راه خدا مصرف کند. این

حدّ اعلاست. چیزی از این بالاتر، حقیقتاً نمی شود.

همین مرد را در دورانی در نظر بگیرید که به سنّ کمال و پختگی رسیده است؛ یکی از شخصیت‌های جامعه خود به حساب می آید؛ همه به او احترام می گذارند و شاید هزاران نفر تعریف و تمجید و ستایش او را از زبان پیغمبر شنیده اند. این تعریف و تمجیدهایی که از زبان پیغمبر برای امیرالمؤمنین نقل شده است، گمان می کنم هیچ محدّث مسلمانی، برای هیچ کس به این اندازه و با این کیفیت نقل نکرده است. البته فضایل دیگری هم برای صحابه دیگر نقل شده است، اما گمان نمی کنم با این کمیت، با این کیفیت و محتوا، هیچ یک از محدّثین مسلمان - اعم از فرق مختلف اسلامی - درباره کس دیگری غیر از امیرالمؤمنین نقل کرده باشند. بدیهی است یکی از این تعریف‌ها کافی است که یک انسان را مغرور، مُعجب به نفس، از خود بیخود و در انتخاب وظیفه دچار اشتباه کند.

همه آنها صدها تعریف از زبان پیغمبر شنیدند؛ بعد نوبت امتحان پیش آمد. مسأله خلافت مطرح شد - به مسأله حقّ و باطل و وصیت و اینها کاری نداریم - و آن چه مسلم است این که امیرالمؤمنین مدّعی خلافت بود. در این که کسی تردید ندارد. وقتی مشاهده کرد صلاح عالم اسلام این است که او از صحنه خارج شود، خارج شد. یعنی امیرالمؤمنین همه آن تعریف‌ها، تمجیدها، استحقاق‌ها و همه آنچه را که برای خود قائل بود و هزارها نفر شنیده بودند و می دانستند، لای محفظه ای از فراموشی موقت پیچید و کنار گذاشت. البته اینها که فراموش نمی شد و فراموش که نمی شود؛ تا ابدالذّهر هم باقی است؛ لیکن مطرح نکرد. یعنی همه آن چیزی را که در امر خلافت و ریاست دنیای اسلام و مسؤولیتی بزرگ، برای او مطرح بود، چون احساس خطر کرد، کنار گذاشت. فرمود: «وقتی دیدم اوضاع خطرناک است و ممکن است دین پیغمبر به خطر بیفتد، دست بستم و کنار نشستم.»

برای یک انسان سیاسی مخلص، یک انسان بزرگوار، کسی که می خواهد هوای نفس خود را به کار نبندد، تسلّط بر نفس از این بالاتر، بهتر، گویاتر و شگفت آورتر نمی شود! همین انسان را در موضع رئیسی دنیای اسلام در نظر بگیرید. رئیس دنیای اسلام شد. مردم آمدند و خواه و ناخواه او را انتخاب کردند. همه رقبا و منافسین و دوستان و دشمنان و هر که بود، یا بیعت، یا اعلام عدم مخالفت کرد. تعداد معدودی، چهار تا شش نفر، بیعت نکردند؛ لیکن گفتند ما مخالفتی نمی کنیم. کنار نشستند؛ بقیه همه بیعت کردند و او رئیس کلّ دنیای اسلام شد. می دانید دنیای اسلام آن روز یعنی چه؟ یعنی از مرزهای هندوستان تا مدیترانه! این دنیای اسلام است. عراق و مصر و شام و فلسطین و ایران، همه و همه، مجموعه ی دنیای اسلام است؛ شاید رئیس نصف دنیای آباد آن روز، با قدرت کامل. آن وقت زندگی امیرالمؤمنین، آن زهد امیرالمؤمنین که شنیده اید، مربوط به این دوران است. یعنی این دنیای شیرین، لذّت زندگی، راحتی، خوشی و چیزهایی که یکی از اینها بزرگانی را به خود جذب می کند، در یک مرحله حساس می غلتاند و از گردونه خارج می کند، همه اینها با هم، نتوانست یک لحظه امیرالمؤمنین را دچار تردید و اضطراب و از راه ماندگی کند. این انسان بزرگ نشان داد که از همه عوامل گمراهی انسان، قویتر و مقتدرتر است. عظمت، یعنی اینها. اینهاست که نسلها و تاریخها و انسانها و اجتماعات را در مقابل خود خاضع می کند. کسی اگر بخواهد انصاف به خرج دهد، نمی تواند در مقابل چنین شخصیتی سرکشی و گردن کشی کند. اصلاً دلها در مقابل او خاضع می شود.

هر کس رشحه ای از آنچه در امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسلام بود، در وجود خود داشته باشد، می تواند بر دنیایی از سرکشیها و تمایلات درون و بیرون خود فائق آید. این امام بزرگوار را که شما دیدید بزرگترین شخصیت‌های دنیا در زمان ما، در مقابل او احساس حقارت کردند؛ نمایندگان او هم در دنیا، هر جا می رفتند، چون نام و یاد امام همراه آنها بود، بزرگان و سرکشان و قدرتمندان عالم را به خضوع و تواضع وادار می کردند. این امام بزرگوار ما توانسته بود بخشی و گوشه ای از آن معدن زیبایی و خلوص آن بزرگوار را در خود به وجود آورد. البته این بخش که ما می گوییم، خیلی عظیم است؛ منتها در مقابل اقیانوس بی کران شخصیت امیرالمؤمنین ناچیز و یک قطره است؛ اما خودش خیلی زیاد و خیلی بزرگ است.

عزیزان من، امیرالمؤمنین را نمی شود این گونه شناخت؛ نمی شود. مگر انسان با این مقایسه ها قدری احساس کند که او چه بود. امام سجاد علیه الصّلاة والسلام در مقابل یکی از اصحابش که به او عرض کرد: یا بن رسول الله! شما

این قدر به خودتان فشار می آورید، زحمت می دهید، عبادت می کنید و زهد می ورزید، این گونه زهد ورزیدن و این قدر به نفس خود فشار آوردن، آخر چرا؟ وادار می کرد که حضرت سجاد قدری به خود رحم کند. می گفت قدری به جسم و نفس خودتان رحم کنید. امام سجاد گریه کرد و گفت: مرا با امیرالمؤمنین مقایسه کن، بین من کجا و امیرالمؤمنین کجا! توجه کنید؛ او زین العابدین است.

شخصیت امام سجاد از آن شخصیت‌های دست نیافتنی است. نه این که فقط در عمل دست نیافتنی است، حتی در ذهن هم دست نیافتنی است. از آن خورشیدهای تابانی است که ما فقط می توانیم شعاعش را از دور ببینیم. او وقتی که به امیرالمؤمنین نگاه می کند، با آن چشم تعظیم و تجلیلی نگاه می کند که بچه کوچکی به یک قهرمان بزرگ می نگرد. امیرالمؤمنین این گونه است. این امیرالمؤمنین، با این عظمت است.

عزیزان من! نکته ای که به من و شما خیلی ارتباط پیدا می کند، این بخش قضیه است؛ چون پیرو این مرد بودن که با زبان نمی شود. شما در میدان جنگ، مرتب بگویید فلانی فرمانده ماست و مرتب اظهار ارادت به فلان فرمانده بکنید، بعد آن فرمانده، همه را به صف کند، ولی شما نروید؛ شما را به تمرین دعوت کند، حاضر نشوید؛ به حمله دستور دهد، شما پشت کنید. این چه فرماندهی است؟! این که فرمانده نشد. انسان با دشمنش و با یک آدم بیگانه، همین گونه رفتار می کند. امیرالمؤمنین آقای ماست؛ امام، پیشوا و رهبر ماست. ما شیعه علی هستیم و به این افتخار می کنیم. اگر کسی اسم امیرالمؤمنین را با تجلیل کمتری بیاورد، دلمان از بغض او پر می شود، پس لازم است که این، در زندگی ما منشأ اثری باشد.

نمی گویم مثل امیرالمؤمنین شویم. امام سجاد هم فرمود که نمی تواند مثل امیرالمؤمنین عمل کند. امیرالمؤمنین هم فرمود: «الا و انکم لاتقدرون علی ذلک.» به چه کسی؟ به عثمان بن حنیف، با آن عظمت. به او فرمود که شما نمی توانید این گونه که من می کنم، عمل کنید. این که واضح است. اما لااقل در آن راه، در آن سمت و جهت، در جبهه او قرار بگیرید. این لازم است. اگر می خواهید در جبهه امیرالمؤمنین قرار بگیرید، بارزترین خصوصیت او در دوران حکومتش - که مربوط به امروز من و شما می شود - دو چیز است: یکی عدل اجتماعی، یکی زهد نسبت به دنیا. عزیزان من! این دو ارزش را ما باید مثل پرچم، در جامعه خودمان بلند کنیم. عدالت اجتماعی، یعنی نظر و نگاه دستگاه قدرت و حکومت، نسبت به آحاد مردم یکسان باشد. در مقابل قانون، امتیازات و برخوردها یکسان باشد. البته انسان با یکی دوست و خویشاوند است؛ لذا ارتباطات با همه، به یک صورت نیست. آن کسانی که در جایی مسؤولیتی دارند - مسؤول یک اداره یا یک میز، فرقی نمی کند. مسؤولیت یک ناحیه کوچک، یا مسؤولیت‌های بزرگ، همه مثل هم است - می دانند که بالاخره انسان با یکی آشنا و با یکی آشنا نیست. نمی خواهیم این را بگوییم منظور ما برخورد و رفتار قانونی است. آن جایی که پای امتیازات به میان می آید و حرکت و نگاه و اشاره، از سوی این مسؤول، منشأ اثر می شود، این جا باید یکسان باشد. همه باید احساس کنند که به طور یکسان از خیرات نظام اسلامی بهره مند می شوند. البته بعضیها تنبلند و دنبال کار نمی روند؛ بعضیها کوتاهی می کنند؛ بعضی به خودشان ظلم می کنند؛ حساب آنها جداست. اما معنای عدل اجتماعی این است که قانون، مقررات و رفتارها نسبت به همه افراد جامعه یکسان باشد و کسی امتیاز ویژه ای بدون دلیل نداشته باشد. این معنای عدل اجتماعی است. امیرالمؤمنین این کار را کرد.

اساس دشمن تراشی علی علیه السلام این بود. آن کسی هم که آن همه شعر برای امیرالمؤمنین و علیه دشمنان او گفته بود و آن همه محبت کرده بود - نجاشی شاعر - وقتی که حدّ خدا را در روز ماه رمضان شکست، امیرالمؤمنین حدّ خدا را بر او جاری کرد. گفت: حدود الهی را نقض کرده ای. روز ماه رمضان، علناً شرب خمر کرده بود - هم شرب خمر بود، هم شکستن حرمت ماه رمضان بود - افرادی آمدند که: آقا! ایشان این قدر برای شما شعر گفته، این قدر به شما محبت کرده است؛ این قدر دشمنهای شما دنبالش آمدند، سراغ دشمنهای شما نرفت؛ او را یک طور نگه دارید. فرمود (به این مضامین): بله، بماند - مثلاً - قدمش روی چشم؛ اما باید حدّ خدا را جاری کنم. حدّ خدا را جاری کرد. او هم بلند شد و پیش معاویه رفت. یعنی امیرالمؤمنین با حکم خدا و با حدود الهی، این گونه رفتار می کند. همین امیرالمؤمنین، وقتی کسی که یکی از گناهان را انجام داده است - دزدی - نزد او آمد؛ حضرت فرمود:

چقدر قرآن بلدي؟ آیه قرآن خواند. حضرت گفت: «و هبت یدک بسورة البقرة». دست تو را که باید قطع می کردم، به سوره بقره بخشیدم؛ برو.

این تمایز بیجا نیست. این امتیاز، به خاطر سوره بقره و به خاطر قرآن است. امیرالمؤمنین در ملاحظه اصول و ارزشها و معیارها، هیچ ملاحظه از کسی نمی کرد. آن جا آن آدم را که فسق و فجور ورزیده است، به خاطر فسق و فجورش حدّ شرعی می زند و ملاحظه این را که او به حال من خیری دارد، نمی کند. اما این جا به خاطر قرآن، از حدّ دزدی صرف نظر می کند. امیرالمؤمنین این است. یعنی صددرصد بر اساس معیارها و ارزشهای الهی - و نه چیز دیگر - حرکت می کند. این، عدل امیرالمؤمنین است. این که گفته شده است: «قتل فی محراب عبادته لشدة عدله» - البته دقیقاً نمی دانم که این حرف از کیست؛ اما حرف درستی است - عدالت امیرالمؤمنین موجب شد کسانی که صاحب نفوذ بودند، نتوانند او را تحمل کنند.

حالا بعضی می گویند: آقا! آن عدالتی که نگذاشت علی حکومت مبارک خود را ادامه دهد؛ شما چطور می خواهید امروز اجرا کنید؟ من می گویم آن مقدار که ما می توانیم و طاقت داریم، باید اجرا شود. ما ادعا نداریم که باید مثل امیرالمؤمنین عدالت را اجرا کنیم. ما می گوئیم آن مقدار که توان مؤمن امروز دنیا کفاف می دهد، باید اجرا کرد. اما این مقدار عدالتی را که می شود اجرا کرد و باید اجرا کرد، اگر به صورت یک فرهنگ درآید و مردم معنای عدالت را بفهمند، آن وقت قابل تحمل خواهد بود.

توده های مردم، از عدالت امیرالمؤمنین خوششان می آمد - آنها که بدشان نمی آید - صاحبان نفوذ ناراحت بودند. علت این که امیرالمؤمنین را شکست دادند و توانستند آن وضعیت را در جنگ صقین پیش آورند و بعد حضرت را به شهادت برسانند، علت همه خون دلهای امیرالمؤمنین این بود که قدرت تحلیل مردم ضعیف بود. صاحبان نفوذ روی ذهنهای مردم اثر می گذاشتند. قدرت تحلیل و قدرت فهم مردم را باید اصلاح کرد. باید درک مسائل سیاسی در جامعه بالا برود تا بشود عدالت را اجرا کرد.

دوم مسأله زهد امیرالمؤمنین است. برجسته ترین نقطه ای که در نهج البلاغه است، زهد است. امیرالمؤمنین آن روز که این زهد را فرمود، به عنوان علاج بیماری اساسی جامعه اسلامی فرمود و من مکرّر گفته ام امروز هم ما باید همان آیات زهد را بخوانیم. آن روز هم که امیرالمؤمنین می فرمود به شیرینیها و لذتهای دنیا جذب نشوید، کسانی بودند که این شیرینیها و لذتها، به دستشان نمی رسید - شاید اکثریت مردم آن طور بودند - امیرالمؤمنین به آن کسانی می گفت که فتوحات دنیای اسلام، سالهای گسترش امپراتوری و قدرت بین المللی اسلام، آنها را متمکن، ثروتمند و برخوردار از امتیازات کرده بود؛ حضرت به آنها هشدار می داد. ما امروز همین که دو کلمه راجع به زهد بگوئیم - بگوئیم یک خرده ملاحظه کنید - بعضیها می گویند که آقا، اکثر مردم این چیزهایی که شما می گوئید، ندارند. جواب این است که ما به آنها نمی گوئیم؛ ما به کسانی می گوئیم که تمکن دارند؛ کسانی که لذتهای دنیا برای آنها آغوش باز کرده است؛ کسانی که می توانند از راههای حرام، خودشان را به زیباییها و شیرینیهای زندگی برسانند. البته در درجه بعد به کسانی هم که از راه حلال می توانند به آن لذتها دست پیدا کنند، می گوئیم.

البته بالاترین و واجبترین زهدا این است که انسان از حرام پرهیز کند؛ پارسایی کند؛ دامن را پاک نگه دارد و زهد بورزد. اما زهد از لذات حلال هم، مرتبه بالایی است. البته افراد کمتری ممکن است مخاطب این خطاب باشند. امروز هم همان روز است - با تفاوتهایی در وضعیت زمان و خصوصیات تاریخی هر دوره، که مخصوص خود آن است - کسانی که دستشان می رسد، کسانی که می توانند از زیباییها، تجمّلات، لذّات، تنعمات و از گسترش روزافزون زندگی بهره مند شوند، باید آن خطابهایی زهد امیرالمؤمنین را به یاد داشته باشند. البته این خطاب در مورد کسانی که مسؤولیتی دارند، شدیدتر و سنگینتر است. در مورد کسانی هم که مسؤولیتهای دولتی ندارند، همان خطاب هست، منتهی کمتر است؛ آنها بیشتر مخاطبند. اگر جامعه اسلامی ما که با این همه خطرات و دشمنیها روبه روست، اینها را مدّظر و مورد توجّه دقیق قرار دهد؛ این را به صورت فرهنگ درآورد؛ همه آن را بدانند، بگویند و همه آن را بخواهند، آن وقت اعمال این چنین عدل و زهدی، به هیچ وجه نظام اسلامی را به خطر نمی اندازد؛ بلکه قویتر می کند. نظام اسلامی را قوی و آسیب ناپذیر می کند.

انسانهایی که لذات و مطامع دنیا و شهوات زندگی فریبشان نمی دهد و از خود بیخودشان نمی کند، می توانند در مقابل دشمنیها و دشمنها بایستند و در لحظه خطر، جامعه و نظام خود را نجات دهند. این همه دشمنی، با نظام جمهوری اسلامی است. این مسؤولیت خیلی سنگین بر عهده همه است؛ بخصوص بر عهده جوانان و کسانی که مسؤولیت دارند. بخصوص بر عهده روحانیون محترم و قشرهای گوناگون مردم و کسانی که مردم به آنها، به صورت الگو نگاه می کنند. امیرالمؤمنین این دو مشعل را روشن کرده است تا همه تاریخ را روشن کند و روشن هم می کند. اگر کسانی سرپیچی کنند، خودشان ضرر خواهند دید. اما نام علی، یاد علی و درس علی در تاریخ فراموش نخواهد شد. اینها همیشه خواهد بود.

امیدواریم خداوند متعال ما را شایسته نام بزرگ و مقدس «پیرو امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام»، قرار دهد و روح مطهر و قلب مقدس آن بزرگوار را از ما راضی کند و قلب مقدس حضرت ولی عصر رواحناده را از ما راضی و خشنود کند و ما را به آنچه می گوییم و آنچه می اندیشیم، عامل فرماید و روح مطهر حضرت امام را ان شاءالله با اولیائش محشور فرماید و کید و یأس دشمنان را به خود آنها برگرداند.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته